بنام خداوند جان و خرد

علـــوی

پایه:

نام و نام خانوادگی

تاریخ

موضوع:

هدف:

معلمی که شنا بلد نبود اما شناگر قلاب ها شد

ادهم مظفری در تاریخ پنجم شهریورماه ۱۳۵۳ شمسی در خانواده‌ای مذهبی در روستای پشته از توابع *کامیاران* به دنیا آمد. ادهم مظفری کودکی را در میان کانون گرم و صمیمی خانواده سپری نمود و به سن شش سالگی رسید. سن فرارسیدن تحصیل و مدرسه، پدر که دوستدار تحصیل فرزندش بود او را به شهرستان کامیاران فرستاد تا بتواند به مدرسه برود. محیط شهر برای کودکی همچون ادهم غریب بود، اما وی با استعداد و لیاقتی که داشت خیلی زود خود را در مدرسه میان معلمان و همکلاسی‌هایش جا انداخت. ادهم توانست مقاطع ابتدایی و راهنمایی را با کسب بهترین نمرات سپری نموده و به دبیرستان راه یابد و در رشته‌ی ریاضی و فیزیک در دبیرستان شهید غفاری کامیاران به ادامه‌ی تحصیل بپردازد. در سال دوم دبیرستان بنا به علاقه‌ی قلبی که به شغل شریف معلمی داشت و دریافته بود که زادگاهش به او نیاز دارد با شرکت در آزمون ورودی دانشسرا طرح دو ساله در خردادماه ۱۳۷۱ با نمره‌ی عالی پذیرفته و در دانشسرای سنندج ثبت نام نمود و در سال ۱۳۷۳ با کارنامه‌ای درخشان فارغ‌التحصیل شده و به جمع معلمان شهرستان کامیاران پیوست. وی با شور و اشتیاق فراوان شروع به کار نمود. در سال تحصلی ۷۴ - ۷۳ در روستای *درویان سفلی* در سال تحصیلی ۷۵ - ۷۴ در روستای *ورمهنگ*، در سال تحصیلی ۷۶ - ۷۵ در روستای *پشاباد* و در سال تحصیلی ۷۷ - ۷۶ در روستای *الک* از توابع *کامیاران* مشغول به امر مقدس تدریس شد.

چهارشنبه سوری است. ۲۷/ ۱۲/ ۱۳۷۶ ادهم صبح زود از منزل خارج می‌شود تا به آخرین دیدار با شاگردانش برود، او از اول صبح به قصد خداحافظی رفته بود با شاگردانش، با ما و با همه. اما غافل از اینکه او از لحظه‌ی خداحافظی خود را به ما شناساند و ما تازه با او آشنا شدیم و هرگز پیمان آشنایی را با جدایی عوض نخواهیم کرد.

چهارشنبه سوری امسال برخلاف سال‌های گذشته در دیار ما چهارشنبه‌ی سیاهی بود؛ هوا طوفانی بود. باران و برف هم از دیشب شروع به باریدن کرده بود .*رودخانه‌ی کام* صدای عجیبی داشت. رودخانه‌ی کام به خود جرئت داده بود کام برف و باران را برآورده نماید. رودخانه به تعداد شاگردان مدرسه تماشاچی داشت اما هیچکدام را نمی‌پسندید. به دنبال میهمان خود می‌گشت. رودخانه بهانه‌ی لازم را پیدا کرد و

بازخورد:



پایه:

بنام خداوند جان و خرد

علـــوی

نام و نام خانوادگی | تاریخ | موضوع:

هدف:

آن بوئیدن یکی از گل‌های مدرسه، دانش‌آموز *شهین فریدی* بود. او خوب می‌دانست که باغبان برای نجات گل خواهد آمد. همین که گل به روی آب افتاد گل‌های دیگر با فریاد و همهمه باغبان را صدا کردند.

آب طغیانگر، گل را نزدیک ۷۰ متر با خود برده بود اما او خوب میدانست که گل ته آب نمیرود چون هنوز بسیار سبک است و سال‌ها تا درخت شدن فاصله دارد. ادهم خود را در آب انداخت و همچون غواصی شناگر شاگردش را به روی تنه‌ی درختی انداخت و او را از مرگ حتمی نجات داد.

ادهم بارها گفته بود که در طول عمرش شنا نکرده و از آب خیلی می‌ترسد. اما اینبار ادهم چیزی دیگر بود؛ انگار که سال‌های سال است با آب مونس است. آب از ترس او صدایش را بلندتر کرده بود. همه‌ی مردم در تلاش بودند که ادهم را نجات دهند. ادهم هیچ سر و صدایی نمیکرد، حتی یکبار هم نگفت مرا نجات دهید. تنها می‌گفت: «مردم من چیزیم نیست، شهین چه شد؟» چندین بار این جمله را تکرار کرد و با جریان سرد و بی‌رحم آب همسفر گشت و برای همیشه به خاطره‌ها پیوست.

ای دوست، ای انسان، ای معلم ای کاش می‌دانستم که در آن لحظه‌ای که میهمان آب بودی و تا سینه در آب غلتیده بودی چه در قلبت می‌گذشت. آری تو اسطوره شدی.

آری! او همان دستانی را تکان داد که انسانی را نجات داده بود و این جملات را برای دستان خود زمزمه می‌کرد: «امیدوارم که از من راضی باشید. با شما بر تخته‌ی کلاس درس انسانیت را نوشتم، خواندم و نوشتم که آری من انسانم».

آری! آب و میهمان بزرگش بار سفر بستند. ادهم ۲۳ سال عمر نکرد. تنها سه روز زندگی کرد و بقیه را فقط زیست، اما باید طول هر روز زندگی او را بی‌نهایت نوشت. مردم می‌دانند که نام و یاد ادهم تا انسانیت باشد زنده خواهد ماند. او درس ایثار و فداکاری را از همان کودکی در دامن پاک خانواده در روستای بی‌آلایش *پشته* آموخته بود و نام او همچون *شاهو* سربلند و استوار، پابرجا خواهد ماند. زیرا در دامن او بزرگ شده بود. وی از شاهو زیبایی و استواری زندگی را فراگرفته بود. وی با شاهو پیمان بسته بود که قله‌ای شود مرتفع‌تر و زیباتر از او و این پیمان ناگسستنی است تا زمانی‌که شاهو پابرجاست.

ادهم مظفری معلمی که معلمانه زیست یادش گرامی باد.

بازخورد:



علـــوی

بنام خداوند جان و خرد

پایه:

نام و نام خانوادگی

تاریخ

موضوع:

هدف:

درک مطلب

۱- چرا ادهم مظفری شغل معلمی را انتخاب کرد؟

به خاطرِ علاقه‌ی قلبی که به معلمی داشت و دریافته بود که زادگاهش به او نیاز دارد.

۲- منظور از عنوان درس چیست؟

ادهم مظفری تابحال شنا نکرده بود اما با انسانیتی که برای نجات جان شهین به خرج داد، خود را در قلبِ همه‌ی انسان‌ها جا کرد و اسمش جاودانه شد.

۳-ادهم زمانی که میان آب می‌غلتید چه جمله‌ای را تکرار می‌کرد؟

مردم من چیزیم نیست، شهین چه شد؟

بازخورد:

